

تحول تاریخی مفاهیم

دکتر سیدمحمد رضا حسینی بهشتی*

چکیده

[برای معناپژوهی واژه «ارشاد» می‌توان یک فرهنگ فارسی - عربی را گشود و معنای آن را استخراج کرد. اگر بخواهیم بیشتر بررسی کنیم، می‌توانیم در فرهنگ‌های دیگر فارسی - عربی، معنای این واژه را جست‌وجو کنیم. این راهی ساده و البته غیرمحققانه است که نتیجه آن را نمی‌توان مهملی برای ابتدای یک فعالیت پژوهشی قرار داد. این فعالیت نه مورد تأیید علم زبان‌شناسی و معناشناسی است و نه، همان‌گونه که خواهیم دید، در بستر جریان‌های تاریخی - اجتماعی که تغییراتی را در معانی و مفاهیم سبب می‌شوند، قابل توجیه است. «تحول تاریخی مفاهیم» بیانگر این واقعیت مهم است که معانی و مفاهیم زبان در طول تاریخ دچار تحول می‌شوند و چنین نیست که ما می‌پنداریم یک واژه، همواره و در همه زمان‌ها به یک معنا به کار برده شده است. در این نوشتار، برای نحوه مطالعه تحول تاریخی مفاهیم، مقدماتی در اختیار پژوهش‌گران و علاقه‌مندان به این مسئله قرار گرفته است.]

کلیدواژه‌ها

لفظ و معنا، مصداق، دوره‌های تاریخی، مطالعه هم‌زمانی و درزمانی، ریشه‌شناسی.

مقدمه

وقتی می‌خواهیم معنای یک اصطلاح یا مفهوم را بدانیم به فرهنگ لغات مراجعه می‌کنیم و معمولاً مشاهده می‌کنیم که در برابر یک واژه چند معنا نوشته شده است.

مواجهه با چند معنا برای یک واژه شاید ما را در کاربردهای معمول و زندگی روزمره با مسئله خاصی مواجه نکند. یعنی اگر مسئله‌ای هم وجود داشته باشد، خود را نشان نمی‌دهد. اما در یک فعالیت تحقیقی، موضوع شکل دیگری پیدا می‌کند.

یک فعالیت علمی در یک رشته خاص انجام می‌شود و ممکن است مفاهیم و اصطلاحات هر رشته نزد اندیشمندان آن رشته، معانی متفاوتی داشته باشد. در کار تحقیقی، وقتی مفهومی، مثل «زمان»، به کار برده می‌شود، باید دقیقاً مشخص شود که برداشت محقق یا تعریف او از آن مفهوم چیست. در علم فیزیک، این مفهوم تعاریف متفاوتی دارد، در فلسفه نیز برداشت فیلسوفان از مفهوم زمان یکسان نیست و همه این‌ها ممکن است با تلقی مردم عادی و کاربردهای زبانی این مفهوم متفاوت باشد.

یک دانشمند، فیلسوف یا پژوهشگر وقتی مفهومی را مفهوم کلیدی یا اساسی مباحث خود قرار می‌دهد، باید دقیقاً مشخص کند که چه معنایی از آن مفهوم مورد نظر اوست. برای این منظور می‌توان دو رهیافت داشت. یک رهیافت این است که پژوهشگر از اول، تعریف یا معنایی را از آن مفهوم بیان کند. یعنی یا معنایی را وضع کند، یا معنایی را که فرد دیگری وضع کرده است، بپذیرد. در این حالت، فهم خود را از آن مفهوم به دیگران اعلام و برداشت یا تعریف خود را براساس فهمی که داشته است بیان می‌کند. به عبارت دیگر، به تعریف متوسل می‌شود.

تعریف‌ها نیز متفاوت است و معلوم نیست که این امکان همیشه فراهم شود که بتوان به تعریف، به معنای ارسطویی آن دست یافت. تعریف ارسطویی، تعریفی به حد و رسم منطقی است و معلوم نیست همیشه بتوان به حد و رسم منطقی دست یافت. ابن‌سینا، که فیلسوفی با ذهن دقیق بود و بر مفاهیم فلسفی نیز تسلط داشت، در رساله حدود سعی کرده است تعریف منطقی برخی از مفاهیم را بیان کند؛ که البته وقتی به آن مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم این کار بسیار دشوار است و در

عمل امکان‌پذیر نیست. بسیاری از تعاریفی که عرضه می‌شود، ناظر به نحوه کاربرد است. لذا در همین عمل تعریف، دگرگونی‌های قابل ملاحظه‌ای در نحوه تعریف مفاهیم وجود دارد.

در حالت دیگر، عالم، فهم خود را از مفهوم بیان نمی‌کند، بلکه آن مفهوم را به معنایی به کار می‌برد که در آن رشته علمی وجود دارد. در این وضعیت مسئله‌های پیچیده‌تری بروز می‌کند. وقتی می‌خواهیم مفهوم را به معنای مستعمل آن در یک رشته به کار ببریم، با این مسئله مواجهیم که آیا آن مفهوم همواره و در نزد همه متفکران و عالمان آن رشته، یک معنا داشته است. وقتی به علم و نظرات عالمان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که معمولاً چنین نیست. حتی می‌بینیم که یک عالم در نظام فکری خود یک مفهوم را همواره به یک معنا به کار نبرده است و برداشت‌ها یا فهم‌های متفاوتی از یک مفهوم داشته است.

در حالت اول، تکلیف ما با عالم مشخص است. او تعریفی را بیان و نظر خود را ابراز کرده است. در این حالت مسئله عالم این است که در سراسر مباحث خود، به تعریف و برداشتی که از مفهوم بیان کرده است، ملتزم و وفادار بماند. مثلاً فلسفه اسپینوزا، فلسفه‌ای مبتنی بر جوهر است. او در همان ابتدا در تعریف جوهر می‌گوید: «جوهر آن چیزی است که قائم به ذات و متصور به ذات است». در مواجهه با فردی مثل اسپینوزا باید دید آیا در سرتاسر مطالب خود به برداشتی که از مفهوم جوهر داشته است، وفادار مانده یا از تعریف خود عدول کرده است.

در حالت دوم، یعنی زمانی که عالم تعریف خود را بیان نمی‌کند، مسئله شکل دیگری دارد. وقتی یک عالم در مورد مفهومی بحث می‌کند، دست‌کم باید به دو سؤال پاسخ دهد. سؤال اول اینکه این مفهوم در نزد چه کسی یا چه کسانی و سؤال دوم اینکه در چه دوره تاریخی مورد نظر است. زیرا وقتی به تاریخ آن علم و نظرات عالمان مراجعه می‌کنیم، با تعاریف و برداشت‌های متفاوتی از یک مفهوم مواجه

می‌شویم. مثلاً درباره مفهوم جوهر که تعریف آن از نظر اسپینوزا بیان شد، ممکن است عالم چنین تعبیری را به کار ببرد: «جوهر در فلسفه چینی و چنان است». در این حالت نمی‌توان از جوهر در علم فلسفه یک تعریف کلی بیان کرد، زیرا فلسفه، مانند هر دانش دیگری، حاصل فعالیت فکری و تحقیقی فیلسوفان است و هر فیلسوفی از این مفهوم، فهم خاصی دارد و به همین علت تعریف خاصی یا معنای خاصی را مراد می‌کند.

امروز وقتی می‌خواهیم درباره یکی از شاخه‌های معرفت بشری تحقیق کنیم با این مسئله مواجه می‌شویم که تلقی عالمان آن رشته از مفاهیم اساسی آن علم متفاوت بوده است و همین امر، در همان ابتدای کار، فعالیت تحقیقی را با معضلات اساسی روبه‌رو می‌کند. زیرا پرداختن به یک دانش، بدون مراجعه به مفاهیم اساسی آن امکان‌پذیر نیست و وقتی محقق می‌خواهد براساس مفاهیم اساسی آن دانش تحقیق خود را انجام دهد، با مسئله تعدد معانی و فهم‌های متفاوت از مفاهیم پایه آن دانش در نزد عالمان آن مواجه می‌شود. این موضوع مختص مفاهیم علمی و فلسفی نیست و در زبان طبیعی که مردم صحبت می‌کنند نیز، در بستر زمان، تحولاتی جریان دارد. اگر به تحقیقات زبان‌شناسانی مراجعه کنیم که گرایش مطالعاتی آنان زبان‌شناسی تاریخی است، با این مسئله مواجه می‌شویم که تحول مفاهیم در سول تاریخ، مسئله اساسی است. مثلاً اگر به ریشه‌های یک واژه یا اولین کاربردهای آن رجوع کنیم، می‌بینیم برداشت‌ها و کاربردهای امروزی آن واژه چه قدر با اولین کاربردهای آن تفاوت یافته است.

برای بیان مسئله در این حالت، شاید بیان یک مثال روشن‌گر باشد. در فلسفه، درسی به نام «اصطلاح‌شناسی» هست که در آن اصطلاحات فلسفی را تعریف و معنا می‌کنند. مثلاً همین مثال «جوهر» که تعریف اجمالی آن در نزد اسپینوزا بیان شد، یکی از این اصطلاحات است. معلم چنین درسی کار بسیار دشواری در پیش دارد. زیرا مفهومی مانند جوهر که باید تعریف و معنا شود، نزد هر فیلسوف و در دوره‌های مختلف تاریخ

فلسفه، معناهای متفاوتی^۱ داشته است. در یک نیم‌سال تحصیلی عملاً وقت کافی نداریم که ده‌ها اصطلاح را تعریف و معنا کنیم. زیرا بعضی از مفاهیم به اندازه تاریخ فلسفه قدمت و دگرگونی دارند، که اگر بخواهیم اطلاعات مفید و تحقیق‌شده‌ای را در اختیار دانش‌جویان بگذاریم، بیش از دو یا سه مفهوم را نمی‌توانیم تدریس کنیم. حتی در یک رشته علمی مفاهیمی وجود دارد که فراتر از آن رشته و از ناحیه چند رشته مورد بحث قرار می‌گیرد و برداشت‌ها و تعاریف متعددی هم برای آن بیان می‌شود.

بسیاری از اوقات با گفت‌وگوهایی مواجه می‌شویم که در ابتدا تصورمان بر این است که گفت‌وگوها درباره یک مفهوم است، ولی در ادامه مشخص می‌شود که اساساً فهم‌های متفاوتی از مفهوم وجود داشته است. چند سالی است که راجع به قواعد فلسفه اسلامی پژوهش می‌شود. یکی از نتایج این تحقیق این بود که یکی از دلایل دگرگونی‌ها در کاربرد قواعد فلسفی، دگرگونی در مفاهیمی است که در این قواعد به کار رفته است. بنابراین، مسئله تحول مفاهیم بسیار جدی و پیچیده است و منحصر به یک رشته هم نیست.

[با توضیحاتی که در «بیان مسئله» تحول تاریخی مفاهیم بیان شد، رابطه بین مسئله «معناپژوهی ارشاد» با مسئله «تحول تاریخی مفاهیم» مشخص می‌شود. انتخاب عنوان «معناپژوهی»، بیانگر این مطلب است که در فعالیت پژوهشی خود به دنبال عرضه «تعریفی» از ارشاد یا بیان «معنایی» از آن براساس برداشت یا فهم محقق نیستیم. اگر می‌خواستیم چنین اتفاقی بیفتد، از عنوان «معناپژوهی ارشاد اسلامی» استفاده نمی‌کردیم. آیا معناپژوهی ارشاد اسلامی، به‌طور کلی، به دنبال معنای ارشاد است؟ آیا تلقی امروزی ما از مفهوم ارشاد با تلقی موجود از این مفهوم در اعصار گذشته، یکسان است؟ آیا کاربردهای امروزی این مفهوم همان کاربردهای این مفهوم در دوران گذشته است؟ آیا

۱. یک مسئله، معنای کلمه «معنا» است. آگدن و ریچاردز در کتاب «معنای معنا»، حدود شانزده معنی برای کلمه «معنا» بیان کرده‌اند. یعنی وقتی درباره «معنای» یک کلمه صحبت می‌کنیم، منظور و برداشت ما از معنا چیست؛ از معنا چه می‌فهمیم که براساس آن، برداشت خود را از کلمه موردنظر بیان می‌کنیم.

تلقی عالمان از این مفهوم در طول تاریخ ثابت بوده است؟ واژه ارشاد در اولین کاربردها چه معنایی داشته است و این معنا با آنچه امروز از این واژه می‌فهمیم چه قدر هم‌خوانی دارد؟ بنابراین، اگر بخواهیم به معنایی روشن از واژه ارشاد دست یابیم و برای سؤالات فوق پاسخ‌های معقول و موجهی بیابیم، براساس صورت‌بندی کلی مسئله تحول تاریخی مفاهیم، یکی از مسئله‌هایی که در معناپژوهی ارشاد اسلامی باید بدان پرداخت، مسئله تحول تاریخی مفهوم ارشاد است.

برای صورت‌بندی مسئله «تحول تاریخی مفهوم ارشاد» ناگزیریم به مسائل اساسی در صورت‌بندی مسئله تحول تاریخی مفاهیم بپردازیم و از رهیافت مورد قبول پژوهشگران و اندیشمندان این حوزه استفاده کنیم. از همین روست که در صورت‌بندی مسئله «معنای ارشاد»، این مفهوم را از جنبه‌های مختلف بررسی می‌کنیم، که یکی از این جنبه‌ها «تحول تاریخی مفاهیم» است.

رابطه لفظ، معنا، مفهوم و مصداق

[زبان شاید تنها راه ارتباط افراد با یکدیگر است که بیشترین امور مورد نیاز را برای بیان معانی و مفاهیم و مقصود خود به دیگران داراست. در زبان، از الفاظ، حروف و جمله‌ها استفاده می‌کنیم و با استفاده از آن‌ها، معانی و مفاهیم موجود در ذهن خود را برای دیگران بیان می‌کنیم. به بیان دیگر، بین معانی و مفاهیم ذهنی از یک طرف، الفاظ زبانی از طرف دیگر و آن چیزی که از طریق الفاظ برای ارجاع یا اشاره بدان‌ها استفاده می‌کنیم از جهتی دیگر، باید رابطه‌ای وجود داشته باشد تا بتوان برای بیان مقصود خود به دیگران، زبان را به‌کار برد.

اگر بخواهیم درباره تحول تاریخی مفاهیم تحقیق کنیم، باید از رابطه لفظ، معنا و مفهوم با آن چیزی که معنا و مفهوم با استفاده از الفاظ برای ارجاع یا اشاره بدان‌ها به‌کار می‌روند تصور روشنی داشته باشیم.

از عهد باستان تاکنون، دربارهٔ رابطهٔ بین لفظ و معنا دیدگاه‌های متفاوتی بیان شده است. یکی از این دیدگاه‌ها این است که رابطهٔ بین لفظ و شیء، رابطهٔ مستقیم است. در این دیدگاه، منظور از شیء معمولاً شیء انضمامی محسوس و قابل اشارهٔ حسی است. یعنی یک طرف، لفظ و طرف دیگر، شیء را داریم:

شیء → لفظ

برای اشاره به هر شیئی، لفظی را قرار داده‌ایم و با آن لفظ به آن شیء اشاره می‌کنیم. بنابراین، باید برای هر شیئی، لفظی داشته باشیم و در مقابل هر لفظ نیز باید شیئی وجود داشته باشد. این دیدگاه مشکلات زیادی داشت و به همین دلیل جای خود را به دیدگاه‌های کامل‌تری داد.

[یکی از مشکلات این دیدگاه وجود رابطهٔ یک‌به‌یک بین الفاظ و اشیاست. یعنی برای هر شیئی، یک لفظ وجود دارد و بالعکس. دیگر اینکه بسیاری از الفاظی که به کار می‌بریم به اشیای انضمامی و محسوس دلالت نمی‌کنند. مثلاً خود لفظ «لفظ» به چه شیئی دلالت دارد. به بیان دیگر، همیشه پای یک شیء در میان نیست و صحیح‌تر این است که یک لفظ به یک موضوع دلالت دارد که ممکن است یک شیء انضمامی باشد و ممکن است صرفاً یک موضوع باشد، یعنی یک امر ذهنی.

در خصوص مشکل وجود رابطهٔ یک‌به‌یک بین لفظ و شیء در این دیدگاه، می‌توان مثال‌های زیادی از زبان، در حکم مثال نقض بیان کرد. از جمله اینکه در زبان، الفاظی داریم - خصوصاً ما فارسی‌زبانان - که یکسان تلفظ یا نوشته می‌شوند، اما به دو شیء متفاوت دلالت می‌کنند. مثلاً لفظ «شیر» در زبان فارسی به این موارد اطلاق می‌شود: مایع خوراکی که از گاو و گوسفند و شتر و امثال آن‌ها دوشیده می‌شود؛ آلتی که از طریق بازوبسته کردن آن از آب و مایعات دیگر استفاده می‌کنیم؛ حیوان درنده‌ای موسوم به سلطان جنگل. در زبان انگلیسی نیز لفظ spring هم به فصل بهار، هم به چشمهٔ آب و هم به فنر دلالت دارد. لذا این دیدگاه توان تبیینی بالایی ندارد و با مشکلات اساسی

مواجهه است؛ چون براساس این دیدگاه، باید برای هر شیء یک لفظ وجود داشته باشد.

دیدگاه دیگری که ظاهراً اولین بار از سوی رواقیان بیان شد، بین لفظ و شیء یا موضوع، رابطه مستقیم قائل نبود. یعنی اگر ما لفظی داشته باشیم که به شیئی دلالت می‌کند، این رابطه، دلالت مستقیم نیست:

شیء → — — — لفظ

لفظ برای اینکه به شیء یا موضوع دلالت کند باید از واسطه‌ای به نام مفهوم بگذرد. بر این اساس، مدل زیر را می‌توان در نظر گرفت:



در این مدل، سه رابطه وجود دارد. یک رابطه غیرمستقیم که بین شیء یا موضوع و لفظ وجود دارد و دو رابطه دیگر که مستقیم‌اند. رابطه بین لفظ و مفهوم را «رابطه معنایی» و رابطه بین مفهوم و موضوع یا شیء را «رابطه ارجاعی یا مصداقی»^۲ می‌نامیم.

1. Referential Connection

۲. [البته چنین نیست که فقط الفاظ منفرد را برای بیان معانی یا مفاهیم به‌کار می‌بریم. بسیاری از اوقات، برای بیان یک مفهوم یا معنی ذهنی، از مجموعه‌ای از الفاظ استفاده می‌کنیم که یک عبارت را تشکیل می‌دهند. مثلاً گاهی می‌گوییم «ارسطو» و گاهی می‌گوییم «معلم اول» و در هر دو حالت، یک معنا و مصداق را مراد کرده‌ایم. به عبارت دیگر، این مدل مبتنی بر نظریه مصداقی در خصوص رابطه بین «مفهوم و مصداق» است. ویلیام پی. آلستون در کتاب *فلسفه زبان خود* می‌گوید: «یکی از اشکالاتی که بر این نظریه وارد است این است که اگر رابطه بین مفهوم و چیزی که از بیان مفهوم مراد می‌کنیم «مصداقی» باشد، یعنی آن «چیز» مصداق مفهوم بیان شده باشد، آن‌گاه دو مفهومی که دارای مصداق واحدی هستند باید «این‌همان» باشند. یعنی معنای یکسانی داشته باشند. مثال معروف فرگه، «ستاره صبحگاهی» و «ستاره شامگاهی» برای اشاره به زهره است. مصداق «ستاره صبحگاهی» و «ستاره شامگاهی» یک شیء است، درحالی‌که معنای «ستاره صبحگاهی» و «ستاره شامگاهی» متفاوت است. اما این اشکال بر این مدل وارد نیست. زیرا در این مدل، یک «مفهوم» می‌تواند در عین داشتن معانی متفاوتی، به یک «مصداق» ارجاع دهد. یعنی یک مفهوم از مجموعه‌ای از معانی تشکیل شده است که با بیان هریک از معانی آن، به آن مفهوم و مصداق واحد آن ارجاع می‌دهیم.]

این مدل را می‌توان با اضافه کردن رابطه این مفهوم با مفاهیم دیگر تکمیل کرد. به عبارت دیگر، خود مفاهیم با یکدیگر ارتباط دارند و مفاهیم زبانی، اموری منفرد و منفک از یکدیگر نیستند.

در این مدل می‌توان فرض کرد که هر سه گوشه مثلث در طول تاریخ دچار تغییر و تحول شود. اما بررسی تحول در هر سه گوشه به‌طور هم‌زمان بسیار پیچیده است و الگویی برای بررسی تحولات هر سه به شکل هم‌زمان در اختیار نداریم. لذا برای بررسی تغییرات هر کدام از رئوس باید فرض کنیم که دو رأس دیگر ثابت است. بنابراین، با فرض ثابت بودن موضوع یا شیء و لفظ، به بررسی تغییرات و تحولات مفهوم می‌پردازیم. ممکن است لفظی در دوره نسبتاً طولانی از تاریخ یک ملتی ثابت مانده، اما فهم از آن لفظ دچار تحول و دگرگونی شده باشد. یعنی آن لفظ را مدت مدیدی به همان شکلی که تلفظ و کتابت می‌شود به‌کار ببرند، اما معنایی که از آن می‌فهمند یا برداشتی که از آن دارند، دگرگون شده باشد. این تحول در معنا و مفهوم، در ترجمه و انتقال یک مفهوم از یک زبان و فرهنگ به زبان و فرهنگ دیگر مشهودتر است.

یک مثال خوب برای شاهد این مدعا، مفهوم «طبیعت» است. این مفهوم شاید در ابتدا مفهومی بسیار ساده و فراگیر به نظر برسد که در همه زبان‌ها و فرهنگ‌ها در طول تاریخ کاربرد یکسانی داشته است و تفاوت فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت، فقط در لفظی بوده است که برای طبیعت به‌کار برده‌اند. اما وقتی به زبان‌ها و فرهنگ‌ها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که موضوع به این سادگی نیست.

در مدت‌زمانی طولانی، حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد تا حدود سده سوم میلادی، در زبان و فرهنگ یونانی از لفظ «فوسیس»^۱ برای مفهوم «طبیعت»^۲ استفاده می‌شده است. فوسیس، لفظی مربوط به عالم گیاهی است. «سیس» معمولاً پایانه‌ای است که یک

1. Phusis or Fusis
2. Nature

جریان، یک روند یا تحول را نشان می‌دهد. «فو» و «پوهو»^۱ و «بوهو» در زبان‌های هندو اروپایی، به معنای بالیدن، برآمدن و رشد کردن است. بنابراین، فوسیس در ابتدا به معنای بالیدن و برآمدن بوده است. در آثار ارسطو، که در بستر همان زبان و فرهنگ و با دقت فلسفی الفاظ را به کار می‌برد، فوسیس مبدأ پدیدآمدن و از بین رفتن است.

این واژه در طول تاریخ مغرب‌زمین، در زبان لاتین به «ناتورا»^۲ ترجمه شد. ناتورا بار معنایی متفاوتی با فوسیس داشت. ناتورا برگرفته از عالم جانوری است و مشخصاً به معنای دهانه رحم حیوان ماده است. چرا این دگرگونی پدید آمد و لفظی که برآمده از عالم گیاهی بود و کم‌کم به مفهوم طبیعت اطلاق می‌شد، در زبان لاتین به لفظی تبدیل شد که برآمده از عالم حیوانی است؟ پاسخ این است که در سنت لاتینی و رومی، مسئله زادن و زاده شدن و اینکه یک فرد از چه بطنی زاده شده است، تعیین‌کننده بود. اینکه فرد چه کسی است و جزء کدام طبقه است، بستگی به این داشت که از چه بطنی زاده شده است. برای مدت‌های طولانی، فوسیس در زبان یونانی و ناتورا در زبان لاتین ثابت داشت. درحالی‌که فهم از آن‌ها دچار تغییر و تحول می‌شد و امروزه لفظ «نیچر» را در برابر طبیعت به کار می‌برند.

نمونه دیگری که می‌توان مثال زد، لفظ «آوانگارد»^۳ است که کاربرد آن از زمان ناپلئون شروع می‌شود و اساساً یک واژه نظامی و به معنای عقبه سپاه^۴ است. اما این واژه امروزه در زمینه‌های فکری و فرهنگی استعمال می‌شود و صحبت از عقبه فرهنگی است. شیخون فرهنگی، تهاجم فرهنگی و دیگر واژه‌های از این دست، اساساً کاربرد نظامی داشته‌اند و بعد، فرد یا افرادی لفظ را در حوزه دیگری و به معنای دیگری به کار می‌برند.

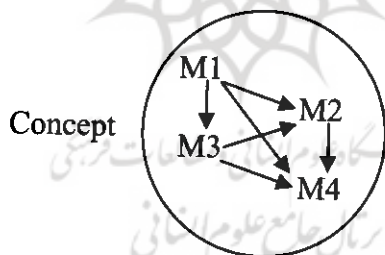
-
1. Phu
 2. Natura
 3. Avant-garde
 4. Vanguard

مثال‌های فوق بیانگر این مطلب‌اند که اولاً تحول مفهوم نه تنها امری غریب نیست، بلکه شایع است و ثانیاً مسئله مهمی است.

در ادامه، مراحل اصلی مطالعه تحول تاریخی مفاهیم بیان می‌شود. نخست مدلی برای نشان دادن رابطه بین معانی، الفاظ، مفهوم و مصداق عرضه می‌شود. سپس مراحل مطالعه تحول تاریخی مفاهیم بیان می‌شود. با توجه به اینکه مسئله اصلی، دستیابی به همه فعالیت‌های پژوهشی مورد نیاز برای پژوهش درباره معنای «ارشاد اسلامی» است، در بخش نتیجه‌گیری و پیشنهاد، مراحل تحقیق تحول مفهوم ارشاد بیان شده است.

معنا و مفهوم

یک مفهوم ممکن است شامل یک یا چند معنا باشد. یعنی به‌طور مثال، مفهوم C شامل معانی m_1 و m_2 و m_3 و m_4 ... است که خود این معانی با یکدیگر نسبت دارند:



در این مدلی که برای مفهوم داریم، ممکن است ثقل معنا بر روی یک یا دو معنا باشد. مثلاً در مدل بالا، ثقل معنا بر روی معنای m_3 است. اکنون می‌توان چند حالت را برای تحول مفاهیم براساس معانی تشکیل‌دهنده آن‌ها در نظر گرفت:

یک حالت این است که ثقل معنا تغییر کند. مثلاً ثقل معنا از m_3 به m_1 تغییر کند؛

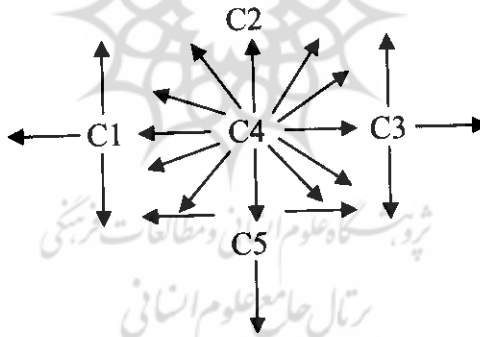
دیگر اینکه یک یا چند معنا از دایره معانی یک مفهوم خارج شود؛

و دست آخر اینکه یک یا چند معنا به دایره معانی مفهوم اضافه شوند.

ورود و خروج معانی، ممکن است همیشگی نباشد. مثلاً یک معنا مدتی از یک مفهوم، خارج یا به آن وارد شود و بعد از مثلاً دو‌یست یا سیصد سال، مجدداً وارد یا خارج شود. یعنی از یک تابع خطی پیروی نمی‌کند.

نسبت مفاهیم با یکدیگر

قبلاً اشاره شد که چنین نیست که یک مفهوم به شکل انتزاعی و منفک از دیگر مفاهیم باشد. زیرا مفاهیم در زبان، با یکدیگر رابطه دارند. در زبان، مفاهیم مکمل، مقابل، مشابه و امثال این‌ها وجود دارد. یعنی مفاهیم در یک نسبت گسترده‌تری با یکدیگر قرار می‌گیرند که در بررسی تحول یک مفهوم باید مفاهیم دیگری را که با آن مفهوم نسبت دارند نیز در نظر گرفت. یعنی مدلی به شکل زیر هم داریم:



نسبت‌های بین مفاهیم هم می‌تواند عوض شود. [درباره مفهوم ارشاد می‌توان چنین شبکه‌ای از مفاهیم را در نظر گرفت. مثلاً ارشاد با فرهنگ، اسلامی، هنر، تربیت، تبلیغ، هدایت، راهنمایی و از این قبیل مفاهیم همراه است. یا مفهوم مقابل ارشاد که ظاهراً اغوا^۱ است. بسیاری از اوقات برای فهم بهتر یک مفهوم، از مفاهیم مکمل و مقابل آن استفاده می‌کنیم.]

۱. قد تبين الرشد من الغی

مراحل مطالعه تحولات تاریخی مفاهیم

افرادی که دایرةالمعارف و فرهنگ‌های فلسفی می‌نوشتند، با مسئله تحول مفاهیم و معانی و الفاظ مواجه بودند. رهیافت‌هایی که آن‌ها برای حل این مسئله به‌کار بردند و بعدها این تجربیات را بیان کردند، زمینه‌ساز مباحث نظری فراوانی شد.

آن‌ها چند مرحله را برای بررسی دگرگونی‌های تاریخی مفاهیم در نظر گرفتند:

۱. تقسیم‌بندی دوره‌های تاریخی

۲. شناسایی منابع برای هر دوره تاریخی

۳. تعیین ترتیب تاریخی منابع

تقسیم‌بندی دوره‌های تاریخی کار بسیار پیچیده‌ای است. یعنی باید تاریخ را مقطع‌بندی کرد. یکی از مقطع‌بندی‌های مرسوم، دوره‌های تاریخی تعیین شده از سوی محققان تاریخ و تاریخ‌دانان است. مثلاً عهد باستان، قرون وسطی، رنسانس، عصر جدید، دوره مدرن و امروزه هم که بحث دوران پست‌مدرن است. اما اینکه از چه زمانی تا چه زمانی را عهد باستان در نظر بگیریم، مشکل است. در مطالعه تحول تاریخی، ممکن است مقطعی را در نظر بگیریم که درون آن مقطع با تحول مواجه شویم. تقسیم‌بندی دوران تاریخی را به گونه‌ای باید انجام دهیم که ردیابی تحول از یک دوره به دوره بعد ممکن شود. لذا تقسیم‌بندی تاریخ به دوره‌هایی که بتوان شاهد تحول از یک دوره به دوره دیگر باشیم، کار سختی است. البته تجربه‌های دایرةالمعارف‌نویس‌ها تا حدود زیادی قابل استناد است.

پس از این مرحله باید منابع هر دوره تاریخی را شناسایی کرد. این منابع شامل آثار مکتوب و غیرمکتوب است. حتی آثار هنری و ادبی و اشعار باید مدنظر قرار گیرد. اهمیت آثار هنری با بیان یک نمونه مشخص می‌شود؛ اگر آثار نقاشی قرون وسطی را با دوران رنسانس مقایسه کنیم، نکات جالبی را درمی‌یابیم. نقاشی قرون وسطی شمایل‌نگاری^۱ است. پشت شمایل‌ها خالی یا طلایی‌رنگ است. به تدریج در طول دوره

رسانس، پشت چهره افراد منظره پیدا می‌شود. به تدریج می‌بینیم که از اهمیت چهره‌ها کاسته می‌شود و منظره‌های پشت چهره‌ها نمایان‌تر می‌شوند. وقتی به آثار میکلائز می‌رسیم، تابلوها به گونه‌ای است که گویی عناصر نقاشی شده در آن حرکت دارند. این تغییر در آثار نقاشی، در واقع تغییر تلقی از طبیعت را در دوران مختلف نشان می‌دهد. یعنی برداشت و فهم دوره‌های تاریخی از طبیعت، رابطه انسان و طبیعت و رابطه خدا و طبیعت متحول شده است. از این رو، در مطالعه تحول تاریخی مفهوم طبیعت، مطالعه آثار هنری نقاشان، مهم و تعیین‌کننده است.

بعد از تعیین منابع، تعیین ترتیب تاریخی آن‌ها کاری بسیار بااهمیت و دشوار است. یعنی باید دید که کدام منبع و اثر زودتر نوشته یا خلق شده است. اگر ترتیب منابع متفاوت شود، فهم ما هم متفاوت خواهد شد. یعنی روند تغییرات را متفاوت می‌فهمیم. با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، مراحل مطالعه تحول تاریخی مفاهیم چنین است که نخست باید براساس دیدگاه‌های موجود درباره ماهیت لفظ، معنا، مفهوم و مصداق، مدل و الگویی را طرح‌ریزی کنیم که بتوان براساس آن، رابطه بین لفظ و معنا و مفهوم و مصداق را تبیین کرد و با استفاده از این مدل، مراحل دیگر مطالعه را انجام داد. در قدم بعدی، با استفاده از تجربیات فرهنگ‌نامه‌نویس‌ها و دایرةالمعارف‌نویس‌ها و مرحله‌ای که آن‌ها برای ردیابی تحول مفاهیم طی کردند - یعنی تعیین مقاطع تاریخی، شناسایی منابع هر مقطع و تعیین ترتیب تاریخی منابع - باید دو مطالعه مکمل انجام دهیم. یکی مطالعه منابع مربوط به یک دوره تاریخی که مطالعه هم‌زمانی^۱ نام دارد و دیگری مطالعه منابع دوره‌های مختلف که به آن مطالعه درزمانی^۲ می‌گویند.

امروزه هریک از این مراحل تحقیق در واقع یک تخصص است و چندین متخصص اجرای این فعالیت‌ها را به‌عهده دارند. مثلاً عده‌ای متخصص ریشه‌شناسی‌اند. تقسیم

1. Synchronic
2. Diachronic

دوره‌های تاریخی و مطالعات دوره‌ها از فعالیت‌های متخصصان زبان‌شناسی تاریخی و فرهنگ‌نامه‌نویس‌هاست. لذا اگر فردی بخواهد تحولات یک یا چند مفهوم را مطالعه کند، از حاصل تحقیقات چند گروه استفاده می‌کند و نیازی نیست از ابتدا همه مسیر این پژوهش عظیم را به تنهایی بپیماید.

ریشه‌شناسی^۱

یکی از فعالیت‌های مهم علمی در مطالعه تحول تاریخی مفاهیم، ریشه‌شناسی است. در این علم، ریشه الفاظی که برای بیان مفاهیم از آن‌ها استفاده می‌کنیم، بررسی می‌شود. ریشه‌شناسی برای دستیابی به مقاصد متفاوتی انجام می‌شود. اگر لفظی چند معنا داشته باشد، ریشه‌شناسی برای دستیابی به معنای نخست است. یعنی نخستین معنا چه بوده است. اگر معنا تغییر کرده است، اولین معنا چه بوده است که تغییر کرده است. همچنین، ریشه‌شناسی برای دستیابی به معنای درست هم انجام می‌شود. یعنی می‌توان با ریشه‌شناسی فهمید که آیا یک لفظ به معنای درست خودش به‌کار برده شده است یا در معانی دیگری که ریشه‌شناسی آن‌ها را تأیید نمی‌کند. [شاید سؤال شود که ریشه‌شناسی چه ارتباطی با مفهوم و تحولات آن دارد. در مدلی که برای بررسی تحول مفهوم به دست آوردیم، بین لفظ و مفهوم رابطه معنایی در نظر گرفتیم. یک لفظ، معانی متفاوتی دارد. از سوی دیگر، تحول مفهوم را در معنا جست‌وجو می‌کنیم. یعنی تحول مفهوم یا با تغییر ثقل معنا، یا ورود معانی جدید یا خروج یک یا چند معنا اتفاق می‌افتد. لذا ریشه‌شناسی رابطه تنگاتنگی با مطالعه تحول تاریخی مفاهیم دارد.]

در غرب، در قرن‌های هجدهم و خصوصاً نوزدهم، بیش از صد سال چنین مطالعاتی انجام شده است. یعنی هم در تعیین مقاطع تاریخی و هم در تعیین منابع به کمک

دایرةالمعارف‌نویس‌ها و فرهنگ‌نامه‌نویس‌ها مطالعات فراوانی انجام شده است. همچنین کسانی که در حوزه زبان‌شناسی تاریخی^۱ تحقیق می‌کنند، مطالعات مفصلی را به صورت هم‌زمانی و در زمانی بر روی زبان انجام داده‌اند. لذا پژوهشگری که بخواهد تحول مفاهیم، معانی یا الفاظ را مطالعه کند، مستندات خوبی در دست دارد. اما در زبان فارسی و عربی چنین مطالعاتی انجام نشده است و دست پژوهشگر خالی است و همه این مراحل را باید خودش انجام دهد. مثلاً مستندات وجود ندارد که تحول تاریخی مفهوم طبیعت را بتوان براساس آن‌ها دنبال کرد. نمی‌دانیم کدام اندیشمند، شاعر یا ادیب برای اولین بار، طبعه را به مفهوم طبیعت به‌کار برده‌اند.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

براساس آنچه بیان شد، اگر بخواهیم درباره معنای یک واژه تحقیق کنیم، مطلب به این سادگی نیست که با مراجعه به یک لغت‌نامه یا دایرةالمعارف بتوان به معنای واژه دست یافت. وقتی به لغت‌نامه مراجعه می‌کنیم، برای یک واژه با چند معنا مواجه می‌شویم که گاهی این معانی تفاوت‌های زیادی دارند. اگر بخواهیم معنای صحیح یک واژه را بدانیم، باید ببینیم این واژه برای بیان چه مفهومی به‌کار می‌رود. یک واژه دارای معانی متفاوتی است که مجموعاً یک مفهوم را به ذهن متبادر می‌کنند و این مفهوم برای ارجاع یا اشاره به مصداقی به‌کار می‌رود که ممکن است امری خارج از ذهن ما باشد و یا امری ذهنی باشد.

معانی موجود در لغت‌نامه‌ها نشان‌دهنده گستره کاربرد یک واژه‌اند. اگر امروز از یک واژه، معنایی را می‌فهمیم دلیل بر این نیست که همیشه از این واژه همین معنا فهمیده می‌شده است. به بیان دیگر، زبان، امری ثابت و تغییرناپذیر نیست. زبان در طول تاریخ دچار تغییراتی می‌شود و کاربرد واژه‌ها و مفاهیم زبانی نیز تغییر می‌کند.

اگر می‌خواهیم «ارشاد اسلامی» را معناپژوهی کنیم، باید بدانیم که تحول تاریخی مفاهیم و معانی و الفاظ، یکی از مراحل این پژوهش است. یعنی کاربردهای امروزی «ارشاد اسلامی» ممکن است با کاربردهای قبلی و اولین کاربردهای آن اساساً متفاوت باشد. لذا در مواجهه با این واژه، ابتدا باید به طرح سؤالات اساسی برای دستیابی به معنای آن پرداخت. سؤالاتی از قبیل اینکه:

۱. معنای امروزی ارشاد چیست؟
 ۲. اولین معنای ارشاد چه بوده است؟
 ۳. آیا معنای امروزی ارشاد با اولین معنای آن یکسان است؟
 ۴. آیا تلقی فارسی‌زبانان از ارشاد با تلقی عرب‌زبانان در دوره‌های مختلف یکسان بوده است؟
 ۵. آیا در انتقال واژه ارشاد به دایره واژگان زبان فارسی، تحولی در مفهوم آن اتفاق افتاده است؟
 ۶. با توجه به ریشه‌شناسی ارشاد و معنای نخست آن، آیا تلقی امروزی از مفهوم ارشاد، تلقی درستی است؟
 ۷. علل تغییر تلقی از مفهوم ارشاد در طول زمان چه بوده است؟
 ۸. آیا می‌توان در متون دینی به معنایی از ارشاد دست یافت؟
 ۹. آیا معنای مستخرج از متون دینی، در دوره‌های مختلف متحول شده است؟
 ۱۰. آیا کاربردهای دینی ارشاد به همان معنای رایج زبانی دوران خودش بوده است؟
 ۱۱. کاربرد امروزی ارشاد با معنای دینی ارشاد چه نسبتی دارد؟
- برای پاسخ‌گویی به این سؤالات، نخست باید مدلی را در دست داشت که در آن، رابطه بین مفهومی که ارشاد در دایره معانی آن قرار دارد با دیگر معانی و لفظ ارشاد تبیین شود. برای دستیابی به مدلی که بتوانیم براساس آن، مراحل پژوهش را انجام دهیم، باید «ارشاد» را در یک دایره معنایی در نظر بگیریم. این دایره معنایی، مفهومی از

ارشاد را به ذهن متبادر می‌کند. همچنین باید مفاهیم مرتبط با آن مفهومی را که ارشاد در دایره معانی آن است نیز در نظر بگیریم. یعنی بینیم مفاهیم مکمل و مقابل آن مفهومی که ارشاد در دایره معانی آن است، چیست.

پس از دستیابی به چنین مدلی، باید مراحل را که بیان شد در معناپژوهی ارشاد اسلامی طی کنیم. یعنی مقطع‌بندی دوره‌های تاریخی و مطالعات هم‌زمانی و درزمانی و همچنین ریشه‌شناسی این مفهوم را باید انجام دهیم.

البته باید یادآور این نکته شد که اجرای پژوهش تحول تاریخی مفهوم ارشاد اسلامی، یکی از فعالیت‌های پژوهشی مورد نیاز معناپژوهی ارشاد اسلامی است؛ پژوهش‌های دیگر از قبیل مراجعه به متن قرآن و احادیث و سنت و سیره ائمه نیز از دیگر پژوهش‌هایی است که در دستیابی به معنای ارشاد اسلامی ضرورت دارد.

منابع و مأخذ

منابع فارسی

- «نگرشی تاریخی به تحول مفهوم آرخبه از پیش سقراطیان تا ارسطو، مهدوی‌نامه، ۱۳۷۸.
- «دو نظریه در زیباشناسی طبیعت»، فصلنامه خیال، ۱۳۸۲.

منابع لاتین

- Hosseini Beheshti, M. (1997). *Methodologische Ueberlegungen zum Wandel des Naturbegriffs Universitaet*, Hamburg.
- Ogden, Charles K. & Ivor A. Richards (1923), *The Meaning of Meaning*, London: Routledge & Kegan Paul.
- Polome, Edgar C. (1989). *Substrate Lexicon in Germanic*, North-Western Language Evolution.
- Plato, Philebus (1952). In *The Dialogues of Plato*, Great Books of the Western World, Encyclopedia Britannica, Chicago, IL.
- Samuels, M.L. (1972). *Linguistic Evolution*, Cambridge University Press.
- Theodora, B. (1977). *Historical Linguistics*, Cambridge University Press.